

انا الجبلی محیی الدین اسمی... / واقدامی علی عشق الرجال، به گفته دکتر زرین کوب این گونه اقوال پس از او که خواسته‌اند او را در هاله‌ای از قدس و ولایت فرو بپسند به وی منسوب شده است (جستجو در تصوف ۱۷۱).

همچنان که زرین کوب اشاره کرده است اشعار فارسی منسوب به عبدالقادر به احتمال بسیار قوی از او نیست، و البته کسی که چهار واحد سبک‌شناسی گذرانده باشد این را می‌فهمد. به هر حال در اشعار فارسی منسوب بدو آنها که کهنه‌نماتر است اصلاً بوی شطح و طامات ندارد و همان چهره صوفی واعظ (نظیر یوسف همدانی) را ترسیم می‌نماید:

اشک سرخ و روی زرد من گواه است ای کریم
بر کمال عشق دیدار تو بالله العظیم
بی‌لقای تو هوادار تو کی خرم شود

در هوای غرغه‌های قصر جنات النعیم
(خورشید عرفان، ص ۲۱)
«عشق دیدار» یعنی همان شیفتگی به رؤیت که میان حنابله رایج بوده است.

مؤلف کتاب مورد بحث که ظاهراً تنها مجموعه مربوط به عبدالقادر گیلانی در زبان فارسی باشد از هر چه پیش دست داشته یادداشت برداشته و مریدانه رساله‌ای نگاشته است که مسلماً حاکی از حسن نیت و نیک اعتقادی است.

در مورد اینکه عبدالقادر اهل جیل - موضعی است کنار دجله نزدیک مداین (به سمت واسط) - و یا اهل گیلان است بحث کرده‌اند (خورشید عرفان، ص ۲۱). دکتر زرین کوب با استناد به نام پدر عبدالقادر که کردی یا دیلمی می‌نماید ایرانی بودن او را مرجح می‌داند.

ادامه در صفحه ۴۱

پیروی از سنت و ترک بدعت، گرفتار بلا چگونه چاره کند... بیان مخالفت نفس... شهوت نکاح در حال فقر... دعوی نکردن حالت قوم صاحب هوی... گله نکردن به هیچ کس از آنچه فرود آمده است... گذاشتن شک و پذیرفتن آنچه شک نمی‌آورد... ابتلای بنده مؤمن، خشنودی به روزی اندک... روی نگشودن زنان... آخرت را رأس مال گردانیدن... نصیحت به فرزند... و مطالب عمده کتاب الغنیه لطالی الحق چنین است: «صلاة، زکوة، صیام، آداب اکل و شرب، آداب خلا و استتجا، آداب لباس، آداب نوم، آداب نکاح... اهل سنت و اهل بدع (رافضیه، مرجئه، معتزله...) فضل ماه رمضان و شعبان و رجب، فضایل شب قدر و...» (سرچشمه تصوف در ایران، صص ۱۱۲ و ۱۱۱) که کتابی در مایه حلیه المتقین مرحوم مجلسی دوم خواهد بود منتهی با رویکردی سنیانه.

در هر حال همچنان که دکتر زرین کوب اشاره کرده است شهرت عبدالقادر در زمان خودش بیشتر به خاطر مواعظ مؤثر او بوده است که عوام را جذب می‌کرده است (در جستجوی تصوف، ص ۱۶۸) و حتی کمتر از محمد غزالی شمر صوفیانه دارد (۱۶۹) و طبق رسم قرن پنجم و ششم در زنی علما می‌زیسته نه در لباس صوفیه، اما فرزندان و نوادگانش از او صوفی بی‌مانندی ساختند که تا یک قرن فقط جنبه کراماتش چشمگیر بود (زرین کوب ۱۷۰). به گمان بنده پس از سيطرة اندیشه وحدت وجودی محیی الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸) چهره محیی الدین عبدالقادر گیلانی هم از یک واعظ حنبلی خشک به یک صوفی غلیظ شطاح تبدیل شده است و اشعاری (عربی) و اقوالی شطح‌آمیز بدو منسوب داشته‌اند از این قبیل که قدم من برگردن همه اولیا است:

شیخ عبدالقادر [بن ایسی صالح جنگی دوست] گیلانی (۴۷۱-۵۶۱ هـ. ق) از جمله عارفانی است که زندگی واقعی او با آنچه بعداً بدو نسبت داده‌اند فاصله بسیار زیادی دارد. آنچنان که از شرح حال و آثار موجودش برمی‌آید مردی بوده است عابد و زاهد و واعظ حنبلی مذهب و مخالف با هر نوع عقیده‌ای که از معیار متوسط اهل تسنن، بیرون می‌رود و شخصاً نیز ادعای سیادت نداشته.

اما چهره عرفانی متأخر او سیدی است حسنی که شطحیات غلیظ دارد و وحدت وجودی است و کلماتی شبیه خطبه‌الایمان بدو منسوب می‌دارند و طبعاً در کتب ردیه تصوف مثل تحفة الاخیار ملا محمدطاهر قمی و خیرایه آقا محمدعلی کرمانشاهی... بدو تاخته‌اند. اما در دنیای تسنن از کردستان ایران و عراق و ترکیه گرفته تا آفریقا و هند و پاکستان و شبه قاره، در اویش قادری هستند و رقص و سماع می‌کنند و بعضی جاها سیخ در بدن خودشان فرو می‌کنند یا روی آتش راه می‌روند یا آتش می‌خورند (۱۷۰-۱۶۹). در نقاط مختلف از مقبره عبدالقادر نشان داده می‌شود از ترکیه تا چین! که البته مقبره واقعی عبدالقادر گیلانی در بغداد است و مقبره‌های دیگر مربوط به مرشد‌های قادری خواهد بود. در هر حال عبدالقادر را غوث اعظم می‌نامند و به «حضرت غوث» سوگند می‌خورند.

طبق آنچه مرحوم سعید نفیسی نوشته است
میان مشایخ تصوف در ایران، شیخ عبدالقادر گیلانی شریف است
فلسفه فی نفسان اعلی و اقدس، از نیایشی و پیشا به فلسفه

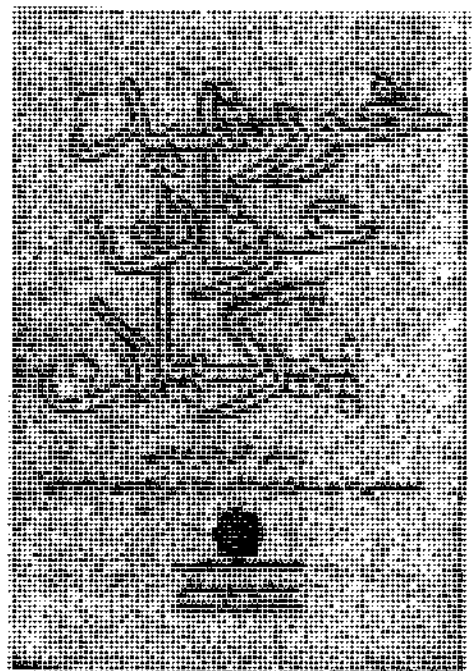
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شیخ عبدالقادر پیرگیلان

خورشید عرفان پیر گیلان

سید علی اشرف صادقی

انتشارات منوچهری، چاپ اول، ۱۳۸۰



شاگردان دیروز دبیرستانهای دارالفنون و البرز خاطرات خوبی از کلاس درس ادبیات فارسی زین العابدین مؤتمن دارند. این شاگردان دیروز که امروز نویسندگان، مترجمان و استادان برجسته‌ای در عرصه فرهنگ و هنر ایران هستند، شیوه تدریس مؤتمن را در علاقه‌مندی به ادبیات بسیار مؤثر می‌دانند. گفت و گویی به همراهی حسن انوشه و ولی‌الله درودیان در محضر مؤتمن داشته‌ایم که حاصل این گفت و گو در پی می‌آید. مؤتمن با شرح زندگی‌اش به پرسشهای ما پاسخ می‌دهد.

■ مؤتمن: البته من خودم را در حد سرآمدان دانش و هنر ایران نمی‌دانم، اما خوب به قول سعدی کسانی که مردان راه حقند خریدار دکان بی‌رونقند، من هم در حد استعداد مختصری که خدا عطا کرده، سعی نموده‌ام از این استعداد استفاده کنم و خیلی عاطل و باطل نباشم. من در ۱۳ خرداد ۱۳۹۳ متولد شدم، در تهران و در همین منزل به دنیا آمده‌ام. پدرم نیز در این منزل متولد شده و پدر بزرگم (مؤتمن الاطباء) نیز در این خانه زندگی می‌کرده. اخیراً در مجله گنجینه شرح حال مفصلی از وضع این خانه و تیاکان ما همراه با تعدادی عکس به چاپ رسیده است. این خانه به هر حال یک خانه قدیمی است و ما در این خانه بزرگ شده‌ایم. از نظر تحصیلات، مدارس ابتدایی به شیوه قدیم اداره می‌شد، مثل مدرسه «اقدسیه»، «انتصاریه»، «امیراتابک» و چند دبیرستان مثل «شرف»، «علمیه» و «دارالفنون». من تا دوسه سال اول در مدرسه اقدسیه که دیوار به دیوار منزلمان بود درس خواندم و خاطرات عجیب و غریبی هم از این مدرسه دارم. بعد منتقل شدم به مدرسه آمریکایی در خیابان قوام السلطنه کوچه میرشکار سابق که هنوز هم بقایای ساختمانش وجود دارد (کلیسای انجیلی). چون پسرخاله من مرحوم ناصری آنجا تربیت شده بود و دیپلم گرفته بود و به اصطلاح جزو طبقه روشنفکر جامعه ۸۰-۷۰ سال پیش بود، من و برادرم را به مدرسه آمریکایی برد و از کلاس چهارم ابتدایی شاگرد این مدرسه شدم و رابطه‌ام با مدارس معمولی ایران قطع شد. سه سال اول (چهارم و پنجم و ششم) را در این مدرسه گذراندم. آن موقع کالج

آمریکایی بیرون دروازه یوسف‌آباد هنوز ساخته نشده بود. خود من در کلتگ زدن آن شرکت داشتم. یک روز مرحوم دکتر جردن همراه با معلمانی در حالی که بیل بر روی شانه، و کلتگ در دست داشت، ما شاگردان دوره ابتدایی و متوسطه را جمع کرد، از خیابان قوام السلطنه راه افتادیم تا بیرون دروازه یوسف‌آباد. آنجا زمین نسبتاً وسیعی را به قیمت متری سه شاهی خریده بودند. در مراسم کلتگ‌زنی شرکت کردیم که خود مرحوم دکتر جردن در راس کار بود. وقتی ساختمان ساخته شد، ما هم کلاس ششم ابتدایی را تمام کرده بودیم و به آنجا منتقل شدیم. دوره متوسطه را در رشته ادبی در ۱۳۱۵ در آنجا تمام کردم و دیپلم ادبی گرفتم و وارد دانشسرای عالی شدم. یک دوره بالاتر از دیپلم هم در کالج آمریکایی بود که آن را هم در حین تدریس در همان مدرسه خواندم و در سال ۱۳۱۹ در رشته زبان انگلیسی لیسانس را گرفتم.

□ محمدخانی: دبیران شما در دوره متوسطه چه کسانی بودند و چرا علاقه‌مند شدید که در رشته ادبی تحصیل کنید؟

■ مؤتمن: از دبیران تأثیرگذار و شناخته شده جامعه فرهنگی ایران، مرحوم دکتر رضازاده شفق بود که گاهی سخنرانی می‌کرد و تدریس بخشی از دروس ما را برعهده داشت. در آنجا همه درسهای ما به انگلیسی بود، غیر از فارسی و عربی. تاریخ، جغرافی، فیزیک، شیمی و... همه به انگلیسی بود، معلمین و دانشمندی که برای شما شناخته شده هستند، اصلاً آنجا نبودند. اگر هم بهره‌ای بردیم از زحمات خودمان و تأثیر محیط

دبیرستان بود. کالج آمریکایی یک محیط دیگری داشت، محیطی گسترده با ۳۰۰ الی ۵۰۰ دانش آموز، سه تا زمین فوتبال، چهار تا زمین تنیس، تمام ورزشهایی که جوانان ما اکنون با آنها آشنا هستند، در آن دوره آنجا وجود داشت و سرچشمه‌اش از همان مدرسه آمریکایی بود. از طرفی در شرایط سیاسی آن روزگار که در دوران رضاشاه جنبه ناسیونالیستی غلبه داشت، کالج آمریکایی را مجبور کردند که طبق برنامه وزارت فرهنگ کار بکنند. در سال ۱۳۱۹ سیاست موجود ایجاب کرد که عذر خارجیها را بخواهند، البته فرانسویها و آلمانیها مقاومت کردند، اما اولیاء آمریکایی کالج آمریکایی که دلسرد شده بودند و تبلیغات مذهبی‌شان مؤثر نشده بود، خیلی زود تسلیم شدند و مدرسه را به دولت واگذار کردند و از آن به بعد دبیرستان «البرز» نام گرفت. گمان می‌کنم که اسم دبیرستان البرز را من پیشنهاد کردم، دقیقاً به یاد ندارم. به این ترتیب معلم آنجا شدم، عضو وزارت فرهنگ آن روزگار.

□ محمدخانی: شما دانشسرا را از چه سالی شروع کردید؟

■ مؤتمن: از همان موقع، یعنی از ۱۳۱۵ که به طور غیررسمی در دبیرستان البرز تدریس می‌کردم از همان زمان دوره لیسانس زبان انگلیسی را در دانشسرای عالی گذراندم. در عین حال در خودکالج یک دوره علمی سطح بالا تأسیس کرده بودند که غالب معلمینش به جز یکی - دو نفر آمریکایی بودند. در سال ۱۳۱۹ که لیسانس زبان خارجی را از

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

گفت و گو با زین العابدین مؤتمن

به معلمی عشق می‌ورزیدم...